

مروری بر فعالیت‌های گروه‌های جهادی

جهاد سازندگی در روستاها مهاجرت معکوس را در پی خواهد داشت

■ کام اول حیرت
همه ایرانیان یک سال کار و تلاش کرده یا درس می‌خوانند تا نوروز را راه برسد و استراحتی کنند و صله رحمی به جای آورند. قلبی به سفرهای خاص خارجی و عیش‌های مطرب گونه عادت داشته و کثیری هم به سیاحت و زیارت تا آنجا که دیگر در مشهدالرضا (ع) جای سوزن انداختن هم نیست. خیلی که این جماعت، مؤمن می‌شوند سرشان حال و هوای راهبان نور کرده و راهی شلمچه و فکه و طلاپیه می‌گردند تا با پایا برهنه در مقتل و مشهد شهیدان، نمایند. تمام این گروه که ذکرشان رفت به نوعی در سیاحت و تفریح هستند چه کنار دریا و در طبیعت ناب الهی و چه در بقاع متبرکه و قطعاتی از بهشت آسمانی.

اما حقیقتا در حیرت‌ساز از بندگانی که نام «جهادگر» را بر روی خود نهاده‌اند. نه پیران صفوف اول جماعت مساجدند که بگویی «ورنه هر گبری به پیری می‌شود پرهیزگار» (که البته این شعر را قبول ندارم) و نه افرادی بی‌سواد و رانده شده در محیط‌های اجتماعی هستند که بگویی «خب علائق».

حیرت من آن زمان افزون می‌گردد که هم در اوج جوانی هستند هم متخصص و کارآمدند و چنین افرادی، شیرین‌ترین لحظه سال را با تمام راحتی و آسایشی که در خانه و شهر داشته و اتفاقاً افرادی برون‌گرا و اجتماعی هستند همه را بی‌خیال شده و به عمق سختی‌ها و کشتی‌های ندوی در روستاهای محروم و مرزی پیش می‌روند تا به جای استراحت و دیدن تلویزیون و مشغله شبکه اجتماعی و امثالهم؛ از نماز صبح بیدار شود و تا کافیه از شب، نوکری روستاییان می‌نمایند بی‌آنکه درهای چشم‌داشت مادی داشته و دائماً برای اجر و مزد خود از اهالی «دعای خیر» طلب می‌کنند.

آنگاه تعجب و شگفتی من بیش از پیش می‌شود که متأملین‌امی بینم یا با نامزد و همسر جوان خود در اوان حیات و بیوند مشترک به این دیار عاشقی سفر کرده‌اند یا پدرانی که فرزند نخست یا حتی همسر و سه فرزند قد و نیم قدشان را به خدای سبحان سپرده و به جای آنکه همسره هفت سین خانواده باشند آمده‌اند شادی خود را با کودکان روستایی تقسیم کنند تا ثواب چنین یتیم بزرگی را خداوند در خانواده چنین جهادگری، ضرب کرده و عصب اجر و مزدی بی‌منتها عاید همسر غریب و فرزندان این گونه جهادگران می‌شود.

■ کام دوم (دوم) **ساختن**
اردوی جهادی را اگر بخواهم معنا کنم در یک کلمه می‌گویم «ساختن». آری این اردو چیزی جز سازندگی نیست. هم سازندگی روح است هم جسم، هم آخرت است هم دنیا. هم خود جهادگر ساخته می‌شود هم اهالی روستا و هم خود روستا. «ساختن در ساختن در ساختن» است. انسان جز در «سختی»، «ساخته» نخواهد شد نه انسان‌های نامور چون دانشمندان و علما به آن مقامات علمی و معنوی رسیده‌اند، نه عوام‌الناس. که حتی امام صادق (ع) فرمودند «حلاله الدنيا مرا به الاخره و مرا ه الدنيا حلاله الاخره» (شیرینی دنیا، سختی آخرت را به دنبال دارد و سختی دنیا، شیرینی آخرت را).

انسان تا در شرایط سخت و به قول امروزی‌ها در تهدید و تحریر قرار نگیرد بی‌شک تلاش و جدّ و جهد ندارد برای خلاصی از تهدید و



عزیزان سیم

■ کام سوم (سوم) **مصدق**

شاید برخی خوانندگان، نقدی و ایرادی بر نگارنده بگیرند که چرا این همه اغراق و غلو در باب اردوی جهادی؟ چرا این همه واژگان احساسی؟ چرا این همه درشت‌نویسی؟ اما صادقانه و خاضعانه می‌گویم که خالصانه نوشتن و اتفاقاً نگارنم که چرا در شأن جهاد عظیم و هجرت زبسی جهادگران نوشتنم و حتی رشحه‌ای از آنچه در این سال‌ها در اردوی جهادی دیدم را نیز قلم قاصرمت ننواسته قلم‌رانی‌کنم.

من متأسفانه صدها و به قول آقایان مسئول ۶۶۰۰ گروه جهادی در کشور را شناختی جامع ندارم که سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های‌شان چگونه است؟ که بی‌شک زحمات و مجاهدت‌شان مستوفی است اما مصداق در ذهن فقیر، یکی از این مجموعه‌هاست که نام خود را «جبهه جمعیت ساکنان منطقه خورشید» نهاده‌اند. می‌گویند چون واژه «گروه» ریشه از زبان‌های بیگانه می‌گیرد لذا دوست نداشتند این کلمه را، و چون دوست نداشتند دفاع مقدس را و اصلی‌ترین الگوی رفتاری و برنامه‌ای خود را و جبهه و جنگ قرار داده‌اند لذا عنوان مقدس «جبهه» را انتخاب کرده‌اند تا نام مجموعه‌شان را هر وقت می‌نویسند و می‌خوانند یاد شهدا و رزمندگان بیفتند و نه هذّه و وعظشان محدود است و می‌گویند کمیت در منظره کاری مورد توجه‌شان نبوده‌اگر چه اولین قرارگاه خودجوش جهادی را به معنای واقعی خودجوش، طی سه سال راه‌اندازی کرده و تا ۲۵۰۰ جهادگر از روانه سیستان و بلوچستان نموده‌اند اما همین جمع محدود چند ده نفری را مطلوب اجرای هدف و سیاست‌های خود می‌دانند.

این مصداق برای من خیلی ارزشمنند است چراکه هم مناطقی که برای هجرت و خدمت انتخاب می‌کنند متفاوت است از روستا یا محله پس‌قلعه در تهران که در سال ۸۷ به عنوان اولین مجموعه جهادی در تهران اردو برگزار کرد اگر چه با مخالفت خیلی‌ها و در عین حال تعجب همگان مواجه شد؛ تا روستاهای دورافتاده شیعه و سنی در بلوچستان آن هم در دوران منت (سالگرد تنها دیدار ولایت و حشمت‌انگیزی بود، و اینک نیز از نوروز ۹۴ وارد پشاورگری در دزفول گردیده که محرومیتش اگر بیشتر از بشاگرد هر مغان نباشد بی‌شک همان اندازه است آن هم بشاگرد سال ۵۹ و ۶۰ که حاج عبدالله والی وارد شد منظور من

می‌باشد؛ حتی این منطقه دزفول که در سال ۹۴ و ۹۵ تحقیقاً سمیرش بسیار صعب‌العوبرتر از بشاگرد ۵۹ می‌باشد و اگر چه در نداشتن آب و برق و حمام و سرویس بهداشتی و خانه بهداشت و مدرسه و تلفن و تلویزیون و حتی خانه با بشاگرد مشترک است اما باز هم در بحران‌هایی نظیر سیل و طوفان و بوران و مه و... از بشاگرد بسی بدتر و خطرناک‌تر است منطقه‌ای به نام «احمدفداله» شامل سه منطقه «فداله عمران»، «احمدفداله» و «دره کاید» با یک هزار خانوار و ۷ هزار جمعیت ساکن که البته ۱۵ هزار نفری بوده است و متأسفانه طی سال‌های متمادی که مهاجرت کرده‌اند به این رقم تنزل یافته و البته به اذعان اهالی به برکت وجودی و متانت آن‌ها و جهاد بی‌نظیر آنان در شهر و معروف کردن این منطقه در کشور به ویژه مطالعه‌گری مستمر از مسئولان محلی و استانی و ملی و به ویژه ارائه گزارش به محضر امام‌المسلمین حضرت سید علی‌آدم الله ظله الشریف و خشونت‌مطله از اقدامات جبهه جهادی و ابلاغ سلام حضرت ایشان به منتظران خورشید زمزم‌های مهاجرت معکوس در حال شکل‌گیری است.

آری، این مصداق برای من ارزشمنند است چراکه جهاد و خدمت را در ۱۰ روز و ۱۵ روز اردو خلاصه نکرده و تمام طول سال به مثابه اردوست، از پیگیری‌های هر روز و هر شب مشکلات ۱۲۵ روستای تحت پوشش جبهه در تهران و قم و مرکزی و بلوچستان و خوزستان (از مشکلات اصلی روستاها تا مسائل شخصی اهالی که حدود ۱۰ هزار نفر می‌باشند) تا جلسات منسجم و بدون تعطیلی هفتگی جهادگران برادر و جهادگران خواهر تا محافل و اجتماعات منظم جبهه نظیر شب شعر-شب خاطر- بدون منت (سالگرد تنها دیدار ولایت با جهادگران در ۳۱ شهریور)- مجمع خیرین جهادی و...

آری این مصداق برای من ارزشمنند است به دلیل فعالیت‌های کیفی و کمی‌اش در اردو که تمام آنچه از کمیته‌های مختلف به ذهن متبادر می‌شود از کمیت کمیته‌ها شامل فرهنگی و آموزشی و اقتصادی و عمرانی و بهداشت و درمان و هنری و ورزشی و هدایا و مطالبات اداری و پشتیبانی و روابط عمومی تا کیفیت فعالیت‌هاست که با دقیق‌ترین برنامه‌ریزی، فعالیت‌ها و اقدامات‌شان انجام اجرا می‌گردد و همواره شورای خادمین (۲ تا ۳ نفر) فقط نظارت مستمر میدانی از فعالیت‌ها دارند تا حتماً با استانداردها و هدف‌های از قبل پیش‌بینی شده عملیاتی گردد...

■ کام چهارم (چهارم) **خدمت، پایان ندارد**
این شعار جبهه جهادی منتظران خورشید است که با این سه واژه خدمت، پایان ندارد) روحیه می‌گیرد و انگیزه کسب می‌کند و انرژی به دست می‌آورد و نیرو اخذ می‌کند تا به ولی نعمتان انقلاب، خدمت‌کننده تنها بدون هرگونه مزد و منت، که همواره منتظران خورشید بدون فخر و فروشی و غرور به آن همه مجاهدت پرثمر و نتیجه‌بخش که «الله لا یجب کل مکتل مختال»؛ همواره در بررسی کارنامه عملکرد خویش، نیمه خالی را می‌بینند و آنچه را باید و می‌توانستند انجام دهند اما به هر دلیل، کم‌کاری و غفلت و کوتاهی کرده و فرصت‌راز دست دادند.

خدمتانی را که می‌شد نثار روستاییان کرد اما به پهنه‌های واهی نظیر بی‌وقتی و مشغله‌های دنیوی که همواره بوده و هست و خواهد بود، از هیه کردن آن به اهالی بی‌توفیق ماندند و چه پیگیری‌هایی که می‌شد از دستگاه‌ها و نهادهای مختلف داشت اما... با این نگاه متفاوت، شعار «خدمت، پایان ندارد» انتخاب شد تا همواره کمی‌ها و کاستی‌ها را جبران کنند و بدون یأس و نومیدی؛ باب خدمت را همواره گشوده بگذارند...

نوروز ۹۶ نیز ۸۰ نفر از رزمندگان و خادمان این جبهه با استقبال پر شور یک هزار نفری اهالی غیور و مهربان احمدفداله وارد مرکز این منطقه شدند؛ آنجا که مدرسه نوساز ۳ کلاس به همت پیگیری‌های جهادگران از سوی «بنیاد برکت» ساخته شده و تعاونی روستایی نیز نوروز ۹۵ از

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید ۱۶ ساله عباس زال چشم‌هایم را بان بگذارید تا همه بدانند شهادت را آگاهانه برگزیدم

فریده موسوی

عباس زال آشنای خانوادگی‌مان بود. برادرانم با برادرانش در بسیج همکاری داشتند و گویا بخشی از کودکی‌های‌شان را هم با هم گذرانده بودند. اما من شهید زال را نه دیده بودم و نه می‌شناختم. فقط نامی بود از میسان نام شهیدایی که دور تا دور مسجد امام موسی (ع) نصب شده‌اند. عباس را وقتی بیشتر شناختم که به طور اتفاقی در قسمت بانوان همین مسجد با رقیه خنده مادرش آشنا شدم. فرصت را غنیمت شمردم و مصاحبه زیر بار مادر شهید عباس زال شکل گرفت.

حاج خانم چند سال دارید؟ شهید فرزند چندم تان بود؟
من ۶۹ سال دارم. مادر شش پسر و سه دختر هستم. عباس پسر دوم بود. پسرم اولم ابوالفضل هم جانانزاد است.

پس در خانواده شما چند تا از بچه‌ها به جبهه رفته بودند؟

بله، آن وقت‌ها در محله ما (خانه فلح) خیلی‌ها به جبهه می‌رفتند این منطقه چهار

زار شهید داده است. هر روز جوان‌هایی را می‌دیدیم که برای ثبت نام به مساجد می‌رفتند. بچه‌های من هم آنهایی که سن شان رسید به جبهه رفتند.

به نظر شما چه انگیزه‌های جوان‌هایی مثل عباس را به جبهه‌های جنگ می‌کشاند؟

اینها اغلب جوان‌های مذهبی و مؤمن بودند. خود عباس از کودکی نمازهایش را می‌خواند. روزهایش را می‌گرفت و همیشه سعی می‌کرد نمازش را در مسجد



۱۶ سالش بود که کتاب را روی زمین گذاشت و راهی شد. نه اینکه به درس علاقه نداشته باشد، اتفاقاً شاگرد زرنگی بود. در مدرسه رشته تجربی می‌خواند تا اینکه به شناسنامه برادر بزرگ ترش راهی جبهه شد. چون سنش کم بود اینطور توانست مجوز اعزام بگیرد

بخواند. یادم است پسرم وقتی ۱۲ ساله بود از طبقه سوم افتاد و پایش زخمی شد. او را به بیمارستان بردیم. دکترش به من گفت: پسر را نصیحت کن، نمی‌گذارد پرستارها به او دست بزنند و آمبولش را بزنند. به عباس گفتم: مادر جان چرا نمی‌گذاری کارشان را بکنند؟ گفت ما انقلاب کرده‌ایم که محرمات حفظ شود. چنین پسر می‌بود. ذات پاکي داشت و عاقبت شهید شد.

عباس آقا چند سالگی به جبهه رفت؟

۱۶ سالش بود که کتاب را روی زمین گذاشت و راهی شد. نه اینکه به درس علاقه نداشته باشد، اتفاقاً شاگرد زرنگی بود. به ورزش هم علاقه داشت و تکواندو کار می‌کرد. یک‌سری مهارت‌هایی در نسخه‌خوانی و تزیینات و سرم‌زنی یاد گرفته بود. در مدرسه رشته تجربی می‌خواند تا اینکه با شناسنامه برادر بزرگ ترش راهی جبهه شد. چون سنش کم نبود اینطور توانست مجوز اعزام بگیرد.

چند بار به جبهه اعزام شد؟
دوبار به جبهه اعزام شد. چون بچه احساسی بود هر وقت فرصتی دستش می‌رسید، به ما تلگراف می‌زد. با نامه می‌نوشت می‌داد

	۵	۱	۶			
	۴	۵	۹			
۷						
		۲	۵			
	۱	۷				
۹		۳				
			۳	۸	۴	۱
			۴			
						۸

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۰۷۲

۸	۵	۶	۱	۷	۳	۲	۱
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۱	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۷	۷	۸	۳	۱	۵	۳	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	۷
۶	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۵	۳	۷	۸	۳	۷	۸	۳
۳	۱	۳	۷	۳	۸	۵	